



( شهید والا مقام ابراهیم صالح آبادی )

نام پدر: عباس

تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۹/۵

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۳/۱۰

محل شهادت: جزیره مجنون

نام عملیات: بدر

مسئولیت: راننده آمبولانس

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۷، ردیف ۱۲۸، شماره ۱۵

## فرازی از وصیتنامه

اینجانب با دید باز و آگاهی کامل در این راه گام نهادم، راهی که نه شوخی بود و نه اتلاف وقت، بلکه راهی پر مشقت که همان جهاد فی سبیل الله است. اما شما دوستان عزیز، زمانی که دور هم جمع می شوید، سعی کنید بیشتر به مسائل روز جامعه فکر کنید و خود را در قبال آن مسئول بدانید.

## ( خلاصه‌ی زندگینامه )

شهید ابراهیم صالح آبادی در تاریخ ۱۳۳۴/۹/۵ در صالح آباد شهری در یک خانواده‌ی مذهبی و عاشق اباعبدالله الحسین (ع) در محله‌ی نازی آباد تهران، دیده به جهان گشود. دوران دبستان و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت.

سپس به علت علاقه‌ی زیاد به کار و رشته‌ی برق، به شغل برق کاری روی آورد. چند سال بعد به بازار رفت و در کنار پدر به تجارت چای پرداخت. همزمان با شروع انقلاب اسلامی، ابراهیم نیز همچون جوانان آن زمان با شرکت در تظاهرات و درگیریهای خیابانی خود را به خیل عظیم یاران امام خمینی (ره) رساند.

با شروع جنگ تحمیلی و پس از شهادت برادر کوچکتر خود، احمد، دیگر تاب نیاورد و برای رفتن به جبهه‌های جنگ بی‌قراری می‌کرد تا این که در سال ۱۳۶۲ بعنوان نیروی بسیجی به مناطق جنگی اعزام شد. در مناطق عملیاتی جزایر مجنون، طلائی و هورالهوریزه، به عنوان راننده‌ی آمبولانس و مسئول تدارکات، همچون دیگر رزمندگان اسلام به ادای وظیفه پرداخت و سرانجام، در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۱۰ در عملیات بدر بر اثر اصابت ترکش توپ به ناحیه‌ی شکم (طحال) به درجه‌ی رفیع شهادت - که آرزوی دیرینه‌اش بود- نایل شد.

شایان ذکر است که برادر کوچک شهید به نام احمد در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۳ در عملیات خیبر در منطقه‌ی عملیاتی جزیره‌ی مجنون به درجه‌ی رفیع شهادت نائل شد. در ضمن پدر و مادر گرامی شهید به رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

**ویژگی های اخلاقی؛** بردباری و شکیبایی، مهربانی، تواضع در برابر بزرگ ترها به خصوص پدر و مادر، توجه به نماز اول وقت و ادای واجبات و ترک محرمات، سخاوت، گذشت و ایثار از خصوصیات بارز این شهید بزرگوار بود.

**خاطره ای به نقل از یکی از اقوام شهید؛** در مراسم ختمی که برای ابراهیم در مسجد محل برگزار شده بود نوجوانی را دیدم که بسیار گریه می کرد. متعجب شدم علت را سؤال کردم، گفت: پدر من نیز شهید شده است؛ هر وقت ایشان مرا می دید، دست نوازشی بر سرم می کشید و طوری رفتار می کرد که جای خالی پدرم را احساس نمی کردم.

### **فرازی از مناجات شهید**

مادرم، سلام بر تو که بالاخره بر احساس مادرانهات پیروز شدی و فرزندت را روانه ای میدان نبرد کفار با مسلمین کردی و گفتمی که تو را در راه خدا هدیه به انقلاب اسلامی می کنم و من به وجود تو افتخار می کنم که مادری از پیروان فاطمه زهرا (س) و از تبار زینب کبری (س) هستی.

مادر جان، حال وقت آن رسیده که رسالت زینب وار خود را نشان دهی، مادر جان گریه نکن، بخند و خوشحال باش، زیرا در راه هدف مقدسی گام برداشته ام و جان باخته ام، مادر به من درس آموخته ای که پای خود را جای پای یاران حسین بن علی (ع) گذارم و شهادت من برای تو افتخار و من این سعادت را مرهون تو می دانم که از هنگامی که حرف زدن و راه رفتن آموختم توسط تو به هیأت های مذهبی راه یافتم و در آنجا بود که حسین (ع) را شناختم.

## « قاصدان سحر »

رفتند قاصدان سحر از دیار ما  
خالی است جای گلبُنشان در بهار ما  
دادند درس عشق به ما و سبک شدند  
سنگین تر از گذشته شد امروز بار ما  
صد شکر سرزد از چمن جایشان  
صدها هزار لاله گل در دیار ما  
ما پاسدار حرمت... اکبریم  
هرگز جز این نبوده به عالم شعار ما  
آماده‌ایم بهر دفاع از وطن به جان  
زیرا که هست عشق وطن افتخار ما  
با خون خود به دشت شهیدان نوشته‌اند  
روید هزار لاله ز خاک مزار ما  
ما خواب خوش ز دیده‌ی دشمن ربوده‌ایم  
ز آنرو شده است دولت بیدار یار ما  
ما را از این دفاع مقدس همین بس است  
عبرت گرفته عالمی از اقتدار ما  
مردانگی نگر که به دشمن نکرد پشت  
آن یکه تاز فاتح مرکب سوار ما  
هموار شد ز خون شهیدان، ره وطن  
گردید، گر، به راه وطن، خصم خار ما